

در حاشیه «رضی‌نامه»

فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی*

که در دیوان چاپ شده شاعر وجود ندارد، بر اساس چند نسخه خطی [...] تصحیح و عرضه شده است. بخش سوم، که «پیوست» پژوهش تلقی می‌گردد، ترجمه یکی از قدیمی‌ترین و جامع‌ترین مقاله‌هایی است که به قلم ایرانشناسی هندی در دهه پنجاه میلادی درباره رضی‌الدین نگاشته شده است. (ص ۱۴)

باری، آنچه در این مقاله بدان خواهیم پرداخت، بخش دوم رضی‌نامه یعنی اشعار نویافته رضی‌الدین نیشابوری است و ما را با مقدمه بسیار عالی و فاضلانه آقای بشری و نیز با مقاله دکتر هادی حسن، کاری نیست. وقتی مقدمه آقای بشری بر رضی‌نامه را خواندم، هم به واسطه تنبلی که در آن نموده بود، و هم از آنجا که ایرادهایی بجا و بسزا بر دیوان چاپی رضی‌الدین نیشابوری گرفته بود، و نیز بدین روی که خواهش متون ایرانی مبنی بر «اعمال دقت زیاد در حین تصحیح متن [...]» (ص ۱۰ و ۹) را بارها تکرار کرده بود و بالاخره «با گزینش افراد خبیر و برجسته» (همان) آرزوی خویش را برآورده شده پنداشته بود، گمان می‌رفت که اشعار نویافته رضی‌الدین به صورتی که در شأن این شاعر بزرگ و نیز متناسب با مقدمه باشد، و ضمناً خالی از جنبه تعلیمی برای مصحح دیوان چاپی نیز نباشد! عرضه شده است؛ اما دریغ!

فرد «خبیر و برجسته» ای که تصحیح اشعار باز یافته رضی‌الدین نیشابوری را در عهده کفایت خود گرفته آقای افشین عاطفی است که در پاورقی صفحه ۴۴، عناوین «مصحح، پژوهشگر متون و کاشان‌شناس» را به خویش اعطا فرموده است. اما نگاهی به اشعار چاپ شده توسط وی، نشان می‌دهد که در ملقب ساختن خویش به عناوینی چون «مصحح و پژوهشگر متون» باید رنج بیشتری برد. اینک نمونه‌هایی از تصحیح و پژوهش ایشان:

متون ایرانی یکی دیگر از مجموعه‌های پراچی است که انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی به تازگی تدارک دیده و اکنون دفتر یکم آن به کوشش فاضل بسیار جوان و جوان بسیار فاضل، آقای جواد بشری در دست است.^۱ در بخشی از مقدمه این مجموعه چنین می‌خوانیم:

«[...] در «متون ایرانی»، هر رساله‌ای که در حوزه تمدنی ایران قدیم پس از اسلام [...] نگاشته شده باشد، در هر علمی و به هر زبانی (فارسی، عربی و حتی موارد خاص دیگر) جای می‌گیرد. تأکید اصلی البته بر متون فارسی‌ای است که به علوم انسانی تعلق دارد و حداکثر تا پایان عصر تیموری به نگارش درآمده است [...]». به ایران پیش از اسلام و آثار کهن آن ادوار نخواهیم پرداخت؛ که کاری ویژه با تخصصی دیگر است [...]».

خواهشی که بارها از سوی متون ایرانی تکرار شده، اعمال دقت زیاد در حین تصحیح متن و سپس نگارش مقدمه یا توضیحات بوده است، که البته با گزینش افراد خبیر و برجسته، دست کم برای آثار همین دفتر نخست، این آرزو برآورده شده است [...]». هدف اصلی چنانکه گفته شد، سلامت متن و کامل بودن روش به کار رفته در تصحیح است^۲ [...]». (صص ۱۰ و ۹)

دفتر یکم متون ایرانی شامل دو بخش است: ۱. متون تصحیح شده؛ ۲. چاپ عکسی (نسخه برگردان). در بخش یکم، هفت متن ارائه شده که نخستین آن‌ها، «رضی‌نامه» است. «رضی‌نامه»، خود شامل سه بخش است: «بخش نخست، که مقاله‌ای انتقادی است و حکم مقدمه پژوهش را دارد، به منعکس کردن ضرورت تصحیح دوباره آثار رضی‌الدین نیشابوری، شاعر و دانشمند (فقیه و متکلم) برجسته سده ششم می‌پردازد. در بخش دوم اشعار نویافته‌ای

* پژوهشگر متون کهن فارسی.

۱. متون ایرانی، مجموعه رساله‌های فارسی و عربی از دانشوران ایرانی، به کوشش جواد بشری، چاپ نخست، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰، دفتر یکم.



الف: غلط خوانی

«ه» می‌نوشته‌اند اما خواننده، به‌ویژه اگر مصحح و پژوهشگر متون باشد، باید با توجه به نقش نحوی واژه، آن را تشخیص کند و به صورت متمایزِ امروزی «ه» یا «ای» بنگارد. ضمناً در بیت زیر نیز همین لغزش در مورد واژه «دانه» (= دانه‌ای) تکرار شده است (در وصف اسب خود گوید):

از دو گام اشتر نبیند لیک بر وی ظاهر است
دانه جو گرچه اندر قعر صد گز چه بود

(ص ۶۵)

(۶)

در زمانه چون به جز تو نیست کس را روشنی
در میان صد هزاران خلق اندر عزلت است

(ص ۵۲)

در مصراع نخست بجای «روشنی» (= روشنایی)، ظاهراً باید «دوستی» (دوست + یاء نکره / وحدت) باشد.

(۷)

باشد فرود قدر من و «وزن» شأن من
گر از بنات نعش بسازند منبرم

(ص ۵۷)

«دون» شأن مصحح است که «دون» شأن را غلط خوانده باشد!

(۸)

گوهر عقل شهنشاهی و کبان اقبال
آفتاب فلک خسروی و ظل خدای

(ص ۵۸)

ظاهراً پس از واژه «گوهر» باید «عقد» (= گردن‌بند) باشد.

(۹)

رهی که خفته این زال عشوه‌گر باشد
به جان ز بلعجی هاش صد خطر باشد

(ص ۶۶)

در مصراع نخست، به قرینه «زال عشوه‌گر»، ظاهراً به جای «خفته» باید «فتنه» باشد.

(۱)

بر سر قدّ چو سروت نه رخت آن که مه است
در بر شخص چو مومت نه دلت آن که بلاست

(ص ۴۷)

در مصراع نخست، رُخست (= رخ است) و در مصراع دوم، دلست (= دل است) باید باشد.

(۲)

روز اگر شب شد از گرد دغا باکی نیست
چشم پیکان خدنگ تو در این شب بیناست

(ص ۴۸)

پیداست که در مصراع نخست، وغا (با واو در آغاز = جنگ، کارزار) درست است.

(۳)

چرخ از آن گونه سیه کرد مرا جال و گلیم
کز همه چیزم در نظم ید بس بیضاست

(ص ۴۹)

در مصراع نخست، بجای «جال» باید «جُلّ» (به ضم اول و تشدید ثانی) باشد^۳ که به همان معنای گلیم است. (← لغت‌نامه دهخدا).

(۴)

مر بحار علم و فضل را اگر گویم کزان
تا نیازارد دل پاکت از آن کان طینت است

(ص ۵۱)

که در مصراع نخست بجای «کزان» ظاهراً واژه دیگری باید باشد و در مصراع دوم نیز بجای «طینت» (= سرشت)، باید «طیبت» (= مزاج) باشد.

(۵)

بیش زر مفرست، کز زر سیر گشتستم ولیک
پاره خاک درت گر هست، آنم بابت است

(ص ۵۲)

که در آغاز مصراع دوم، «پاره‌ای» باید باشد. البته در متون قدیم، اغلب، هم کسره اضافه و هم یاء نکره / وحدت را که به کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ تعلق می‌گرفته، به صورت

۳. این گره را دوست فاضلم دکتر سعید شفیعیون؛ استادیار دانشگاه اصفهان گشود.



(۱۰)

چو یک جو نیرزد روا دار باش
که تا از جناب تو گندم خورد

(همان)

به نظر می‌رسد باید این گونه باشد: چو یک جو نیرزد روا داریش (داری‌اش)... ضمناً این بیت مربوط به قطعه‌ای است که بیشتر ابیات آن برای نگارنده این حروف نامفهوم مانده، با این حال گمان برده‌ام که مصراع‌های دوم ابیات اول و دوم از این قطعه جابجا ضبط شده. آنچه در رضی‌نامه آمده چنین است:

ایا سرفرازی که از ذهن تو
ز اعزاز چون غرب انجم خورد
گریبی که بر خوان جودت نشست
عطارد دوال تعلم خورد

(همان)

ولی ترتیبی که من پنداشته‌ام، این است:

ایا سرفرازی که از ذهن تو
عطارد دوال تعلم خورد
گریبی که بر خوان جودت نشست
ز اعزاز چون غرب [کذا] انجم خورد

(همان)

(۱۱)

ای به کستی نظم بس دشوار
ز آب‌خیز تو بر تو می‌گذرم

(ص ۶۸)

اگر «کستی» (با سین مهمله) را غلط چاپی بدانیم و درست آن «کشتی» (سفینه) باشد، و اگر واژه «دشوار» در پایان مصراع نخست نیز تحریف واژه «سوار» باشد، تازه باید برای کلمه «بس» فکری کرد تا صورت و معنای مصراع، به سامان آید.

نکته دیگر در باب این قطعه، این که در بیت دوم:

پیش لفظ تو بس سمج باشد
گر به آب حیات درنگرم

در پایان مصراع نخست، «سمج باشم» درست است، به قرینه «درنگرم».

(۱۲)

از همه عالم به حمدالله خدایت یار بود
گوی دولت را «چو» چوگان هنر برپوده‌ای

(ص ۶۹)

در مصراع نخست «ب»، که حرف جرّ عربی است، باید به کلمه بعد از خود (حمد)، متصل گردد. البته مصحح ارجمند حتماً این مسأله بدیهی را می‌دانند و این سهو، قاعده باید متوجه حروف‌نگاران و نمونه‌خوانان و غلط‌گیران (= غلط‌نگیران!) باشد. و اما در مصراع دوم باید توجه داشت که «چوگان» به خلاف «گوی»، ربودنی نیست. بلکه در این بازی، گوی را «به» چوگان می‌ربایند. پس ضبط مصراع دوم ظاهراً باید چنین باشد:

گوی دولت را «به» چوگان هنر برپوده‌ای
اگر هم ضبط یگانه مأخذ ایشان در این قطعه (= ن) «چو» بوده، باید، ضمن حفظ متن، در حاشیه یادآور می‌شدند، یا قیاساً تصحیح می‌کردند، چنان که در بیت بعد متوجه نقص کلام شده و با افزودن «را»، درون قلاب، وزن و معنی جمله را به سامان آورده‌اند:

من چه گویم شکر آن انعام‌هایی [را] که تو
در حق خادم همی فرمایی و فرموده‌ای

(۱۳)

نه مر چرخ را بی‌تو کاری میسر
نه مر غیب را از تو «سر» نهانی

(ص ۶۹)

در مصراع دوم، به قرینه «کاری» که در مصراع نخست آمده، باید «سری» باشد.

(۱۴)

هر آن کس که دو مغزه بیند بداند
که در جود «پاکان» ز یک استخوانی

(ص ۷۰)

در مصراع دوم به جای «پاکان» (جمع «پاک») باید «با» (حرف اضافه) و سپس «کان» (معدن) باشد. مفهوم بیت این است که مَثَلِ تو و کان، مَثَلِ دو مغز بادام است که در یک استخوان (= پوست) قرار دارد. یعنی: تو و کان (معدن) همزاد هستید.

(۱۵)

من اندر زمین در «سر» داستاتم
تو اندر کرم در جهان داستانی

(ص ۷۱)



به نظر می‌رسد در مصراع نخست به جای «سر» باید «هنر» باشد. ضمناً رضی‌الدین نیشابوری در سرودن این قطعه، به شعر معروف دقیقی توسی نظر داشته است. زیرا در بیتی می‌گوید:

الا تا ز باد خزان برگ گردد
یکی ارغوانی دگر زعفرانی

و دقیقی گفته است:

ز دو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پرنیانی، یکی زعفرانی

(ص ۱۰۷) ۴

(۱۶)

سبحان الله دلت ز هجران نگرفت؟
وز ریختن خون مسلمان نگرفت؟
«بی‌بار کشیدی» ز من و دل دادت؟
آخر حق صحبتت گریبان نگرفت؟

(ص ۷۴)

معنی «بی‌بار کشیدی ز من» را ندانستیم. شاید ضبط درست، چنین باشد «پی باز کشیدی...». ضمناً قرار دادن علامت سؤال در آخر مصراع‌ها، بویژه مصراع سوم، ظاهراً زاید است.

(۱۷)

این «سوخته» به عشوه خرسند برفت
زان سو که پیامد آرزومند برفت
اندر طلب وصل تو هر چند برفت
او را ز تو این گشاد «گر» بند برفت

(ص ۷۵)

قطع نظر از واژه «سوخته» در مصراع نخست که باید به صورت «سوخته» باشد، واضح است که در مصراع چهارم نیز، «گر» (= اگر) هیچ معنایی نمی‌دهد و باید «کز» (= که از) باشد.

(۱۸)

تن در تک و پوی عشق سرگردان است
جان در کف دردهای بی‌درمان است

حال دل مستمند ایام دگر
تا چون باشد چو «عبد» خود زین سان است

(همان)

در مصراع چهارم به جای «عبد» (= بنده) باید «عید» (با یاء در وسط) باشد.

(۱۹)

آن دل که دمی بی‌لب لعلت ناسود
جز «بزمین (?)» روضه وصلت نغنود

(ص ۷۷)

آیا ممکن است آنچه «بزمین» خوانده و مقابل آن علامت سؤال نهاده‌اند، «بر چمن» بوده باشد؟

(۲۰)

خرم دل آن کسی که خوابش ببرد
تا خواب، «شب» از دل خرابش ببرد
می‌آید آب چشم و می‌ناید خواب
ترسد که اگر «نیاید» آبش ببرد

(ص ۷۸)

مصحح در مصراع دوم این رباعی دست به تصحیح قیاسی زده، بدین توضیح که در اصل نسخه (نسخه ن) پس از کلمه «خواب»، «شبم» بوده و چون ایشان احساس کرده که این وجه (= شبم) مخل وزن است، آن را قیاساً به «شب» تغییر داده است. اما آنچه مغفول مانده «معنای» بیت است، چه، خواب نمی‌تواند «شب» را از دل خراب ببرد و اساساً «شب» در «دل» جای ندارد که با خواب زائل شود. حدسی که من بنده زده‌ام این است که شاید آنچه در نسخه بوده و مصحح، آن را «شبم» خوانده، واژه «غم» بوده باشد! البته این حدسی بیش نیست و تا اصل نسخه دیده نشود، در این باب با قطعیت سخن نمی‌توان گفت. با این همه اگر چنین حدسی درست باشد، صورت جدید بیت اول رباعی، این‌گونه خواهد بود:

خرم دل آن کسی که خوابش ببرد
تا خواب، «غم» از دل خرابش ببرد

و اما در خصوص مصراع چهارم، گویا به جای «نیاید» (نقیماً)، فعل «بیاید» (اثباتاً) درست باشد.

۴. دیوان دقیقی توسی، به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، چاپ اول، تهران، اساطیر، تابستان ۱۳۶۸.



می‌آید آب چشم و می‌ناید خواب
ترسد که اگر «بیاید» آبش ببرد
یعنی اشک من جاری است و خواب من فرا نمی‌رسد، زیرا
[خواب] می‌ترسد که اگر «بیاید»، سیل اشک، او را ببرد!

(۲۱)

جز عشق توأم زیر و زیر می‌نکند
جز هجر توأم روی چو زر می‌نکند
از گریه من سنگ همی خون «گردد»
واندر دل تو هیچ اثر می‌نکند
(ص ۷۹)
«خون شدن سنگ» یعنی چه؟ ظاهراً در اینجا سخن از «خون
گریستن» است. پس مصراع سوم باید چنین باشد: از گریه من،
سنگ همی خون «گرید».

(۲۲)

با روی تو آبروی «روشن» برود
وز چهره تو رونق سوسن برود

(ص ۸۳)

حتی اگر نسخه (ن) صریحاً واضحاً در مصراع نخست واژه
«روشن» را ضبط کرده باشد، به دلیل بی‌معنی بودن مصراع،
با این ضبط، و نیز به قرینه «سوسن» در مصراع دوم، به نظر
می‌رسد در اینجا باید دست به تصحیح قیاسی زد و به جای
«روشن»، «گلشن» نهاد. پس صورت جدید مصراع نخست چنین
خواهد شد: با روی تو آبروی «گلشن» برود. و البته در حاشیه باید
بدین تصحیح قیاسی و به آنچه در اصل نسخه بوده اشاره نمود.

(۲۳)

بردی «تو» هزار چون من مسکین دل
از خلق نبرد کس بدین آیین دل

(ص ۸۶)

به جای «تو» ظاهراً باید «از» باشد: بردی «ز» هزار چون من
مسکین، دل.

(۲۴)

خسته دل من نخواست الا غم تو
داند که در او مبارک آید دم تو
«دلتنگ» مکن مرا که گر تنگ شود
ترسم که در او بیش ننگجد غم تو

(ص ۹۱)

در مصراع سوم باید «دل» و «تنگ» را جدا از هم بنویسیم و
میان آن دو، علامت ویرگول قرار دهیم: دل، تنگ مکن مرا...
ضمناً قافیه این رباعی نیز تکراری است.

ب: ترجیح حاشیه بر متن

در حاشیه ابیات رضی‌نامه به نسخه بدل‌هایی برمی‌خوریم که
با اندک دقتی معلوم می‌شود بر متن ترجیح دارد. در حالی که
همان‌گونه که از واژه «تصحیح» برمی‌آید، هدف مصحح باید
ارائه صورت درست متن باشد. یعنی آنچه را درست است در
متن حفظ کند و آنچه را نادرست می‌پندارد به حاشیه برد. البته
شاید هم ارائه‌دهنده رضی‌نامه، به همین‌گونه عمل کرده باشد
یعنی ضبط‌هایی را که درست پنداشته در متن نگاه داشته و
آنچه را به زعم وی نادرست بوده، به حاشیه برده است. اکنون
باید دید حاشیه و متن، کدام یک بر دیگری ترجیح دارد و
جایگاه هر یک کجاست:

(۲۵)

مجلس خرم او حسن فزای باغ است
طلعت فرخ او «چهره فیروز صبا» ست

(ص ۴۸)

«چهره فیروز صبا» (از نسخه‌های ن، حاشیه س) چه صیغه‌ای
است و چه معنی می‌دهد و با این ضبط، مصراع را چگونه باید
معنی کرد؟ ضبط درست، همان است که در «م» آمده: طلعت
فرخ او «چهره فیروز صهبا» است. این ترکیب (چهره فیروز صهبا)
در مقابل «حسن فزای باغ» قرار گرفته و معنی بیت روشن
است: آنچه به حسن باغ افزوده، مجلس خرم ممدوح؛ و آنچه
چهره صهبا (= شراب) را برافروخته (= سرخ) کرده نیز طلعت
فرخ وی است.

(۲۶)

خضم بر دولت و جاه تو که باقی بادا
گر بخندید چو شمعش «همه زان» خنده فناست

(ص ۴۹)

باز هم ضبط «ن و حاشیه س» را بر «م» (= هم از آن) ترجیح
داده‌اند. در حالی که گمان می‌رود همین وجه اخیر (هم از آن)
درست باشد. «هم از آن خنده» در اینجا یعنی «از همان خنده»
و معنی بیت این است که: اگر خضم بر دولت و جاه تو [...]
خندید، از همان خنده فنا خواهد شد، چنان که علت خاموشی و
فنای شمع نیز، صرفاً خنده اوست، نه چیز دیگر. گمان دیگر،



این که به نظر می‌رسد منشأ اختلاف میان «همه زان» و «هم ازان»، اشتباه شنیداری کاتب نسخه بوده باشد.

(۲۷)

چون صبح مرا ز روی تو ییاد دهد
در خونباری «سرشک» من داد دهد

(ص ۸۱)

در حاشیه نوشته‌اند: «ش: دیده»؛ و همین ضبط حاشیه (= دیده) درست می‌نماید؛ چه، خونباری، کار «دیده» است، نه سرشک. پس صورت درست مصراع باید چنین باشد: در خونباری دیده من داد دهد. شاید جناس میان «دید» و «داد» نیز مورد نظر شاعر بوده باشد، ورنه می‌توانست بگوید: ... دو چشم من داد دهد!

(۲۸)

نی دست به زلف لاله پوش تو رسد
نی لب به لب شکر فروش تو رسد
در هر دهنی سخن از آن اندازم
«باشد» که حدیث من به گوش تو رسد

(ص ۸۲)

«باشد» ضبط «س» است. در مقابل، «خ» «تا بو» ضبط کرده و به نظر می‌رسد همین وجه (= تا بو) درست باشد، زیرا میان «از آن» در مصراع نخست، و «تا» ربطی هست که میان «از آن» و «باشد» نیست.

(۲۹)

از دوست به هر رهگذری می‌پرسم
وز هر که ببینم خبری می‌پرسم
تا دشمن بدسگال واقف نشود
«درد دل وی» از دگری می‌پرسم

(ص ۸۷)

«درد دل» چه کسی را از دگری می‌پرسد؟! در این رباعی سخن از «دوست» (= معشوق) است، و در سنت شعر فارسی، آن که درد عشق در دل دارد، عاشق است، نه معشوق. لاجرم برای درمان این درد، باید نسخه‌بدل‌ها را در متن بنشانیم: «س، ن»: «در دل وی و من»؛ م: «تو در دل و من».

چنان که می‌بینیم، این هر دو نسخه‌بدل درست و توجیه‌پذیر است و دلیلی برای حاشیه‌نشینی آن نمی‌توان یافت. در مورد ضبط نسخه «م» (تو، در دل و من از دگری می‌پرسم) می‌توان

گفت که شاعر از صنعت التفات سود جسته یعنی از غایب (دوست) در مصراع نخست، به مخاطب (تو) در مصراع چهارم روی آورده است. نسخه‌بدل دیگر (در دل وی و من از دگری می‌پرسم) نیز خالی از اشکال معنوی است، فقط اگر بدین صورت بود: «وی در دل و من از دگری می‌پرسم» از نظر لفظی فصیح‌تر می‌نمود. اکنون دیگر معنای بیت دوم واضح است. شاعر می‌گوید: در حالی که دوست در دل من جای دارد، خبرش را از دیگری می‌پرسم تا دشمن بدسگال پی نبرد که دل من، منزلگه دلدار من است!

(۳۰)

ای کار تو «صبر بی‌کران آوردن»
رای تو همه دلم به جان آوردن

(ص ۸۸)

«صبر بی‌کران آوردن» یعنی چه؟ ضبط نسخه «ش» در این باب، «صبرم به کران آوردن»، و معنی آن واضح است. ضمناً این وجه (صبرم به کران آوردن) در مقابل «دلم به جان آوردن» در مصراع دوم است.

(۳۱)

ای باد صبا زلف تو را تاب زده
عشق تو به دیده‌ها ره خواب زده
فراش غمت جای خرامیدن تو
«بر» دیده صد هزار کس آب زده

(ص ۹۲)

مصراع چهارم، بدین شکل، بی‌معنی است. صورت درست مصراع همان است که به حاشیه رانده شده: «ش: از». باید توجه کرد که «جای خرامیدن تو» در مصراع سوم، گروه مفعولی است و نثر دستوری بیت، پس از جایگزین کردن ضبط حاشیه، چنین است: فراش غمت جای خرامیدن تو را، از دیده صد هزار کس آب زده.

(۳۲)

فرقت «بکند» هر بد که بیاید با من
بنگرد ز اول تا هیچ بتر می‌باید

(ص ۱۰۰)

ضبط نسخه «ن» بجای «بکند» (با «ب» در آغاز)، «نکند» (با «نون» در آغاز) است و ظاهراً این درست است. شاعر می‌گوید فراق تو از ابتدا هر بدی را در حق من اعمال نمی‌کند، بلکه نخست برآورد



و تأمل می کند که آیا بدتر از بد نیز هست که بر سر من آورد
یا نه! سپس آنچه را از همه بدتر است در حق من روا می دارد.

ج: اختلال وزن

اشعار نویافته رضی الدین نیشابوری در مواردی، خالی از
اختلال وزن نیست:

(۳۳)

هرچه نقشی که بود ملک تو را لایقتر
کعبتین فلکی جمله همه آن یابی رای

(ص ۶۲)

که مصراع دوم علاوه بر اختلال در وزن، معنی درستی هم
ندارد.

(۳۴)

صاحب صدر وجیه الدین که اندر روز بزم
با لباس جود او، قدّ امل کوتاه بود

(ص ۶۴)

که قراءت «صدر، وجیه الدین» وزن شعر را بی سامان می کند.
اما نسخه بدل از این حیث بی نقص است: «خواجۀ گیتی،
وجیه الدین که بر طبع جواد».

(۳۵)

دیده پی طرف نظرت بفرستم
چهره ز بر خاک درت بفرستم
گر «درد سری می فرستم» خوش نیست
[سر] درد رها کنم سرت بفرستم

(ص ۸۶)

علاوه بر این که وزن مصراع سوم مختل است و به نظر می رسد
باید چنین باشد: «گر درد سریت...»، در مصراع دوم نیز، چهره
«ز بر»... بفرستم، ظاهراً معنایی ندارد.

(۳۶)

صد بلعجی می کنم تا یک ره
دزدیده در آن روی چو ماهش نگرم

(همان)

اگر بجای «بلعجی می کنم»، بلعجی «همی کنم» باشد وزن

مصراع درست می شود.

(۳۷)

خدای داند اگر هیچ زهر یارد رفت
به نزد عیش با «تنگهای شکر» به سلام

(ص ۹۹)

که «تنگهای شکر» وزن را مختل کرده است.

د: کلمات و ترکیبات نامفهوم

افزون بر آنچه گذشت، رضی نامه حاوی ابیات، مصاریع، کلمات
و ترکیبات فراوانی است که برای راقم این سطور نامفهوم مانده
و به نظر می رسد باید به اصل نسخه ها یا حتی نسخه های
بیشتری دسترس داشت. البته ممکن است مصحح یا دیگران
معنای کلمات و عبارات مورد نظر را به همین صورتی که
هست بدانند. اکنون برخی از این موارد را با قرار دادن علامت
[؟] نشان می دهیم:

(۳۸)

نسبتی دارد به اطراف دهستان و سزد
«تکیه را بر دهستان غیرت او نسبت است» [؟]

(ص ۵۱)

(۳۹)

کار انعام و سخا و جود دایم خود مکن
که [ظ: گه] گهی آخر به کان و بحر تان [؟] کز [؟] نوبت است
(همان)

(۴۰)

دژهای بر ساحل دریای علم تو «وطن» [؟]
وانگهی شعری پر از در نیک جای مدحت است
(ص ۵۲)

(۴۱)

در تزیید باد «تا دایم» [؟] چو صبح از بهر آنک
«همچو صبحی کز تو بگذشتی جهان پر ظلمت است» [؟]
(همان)

(۴۲)

اسیر کل [؟] فلان دوله ای که [در] [؟] امروز
ز کل خلق جهان مر و را غم خویش است
(ص ۶۳)



(۴۳)

چون ز فالج چنان که معهود است
سویِ دارِ جزا نشاط کند
با چنین سیرت و چنان «ماهی» [؟]
بس توقف که بر صراط کند

(ص ۶۷)

(۴۴)

با کس چو به دوستی رقم نتوان زد
زین پس به ره و فاقدم نتوان زد
جز آینه روی «عدمی» [؟] نتوان دید
زان نیز چه فایده که دم نتوان زد

آیا ممکن است به جای «عدمی»، «آدمی» باشد؟

(۴۵)

اندر میدان پیش شه دین گستر
آن گوی نَبُد، عدوی او بود مگر
سرگردان مانده گرد میدان مضطر
«هر سو که همی گریز زخمی می خور» [؟]

(۴۶)

بس خون که بریخت عنبر گل سپرش
«از هر» [؟] دل هر سوخته بر خاک درش

(۴۷)

«من دم مزن» [؟] از جفای تو با کس و تو
زین دل شده دم به دم شکایت می کن

(ص ۸۸)

(۴۸)

دلبرا هرچه برانی ز جفایت بر من
«برهمی باف» [؟] که با تو دل من چون یار است

(ص ۹۶)

(۴۹)

فغان نمودم با نرگس تو درنگرفت
دریغ برد «یکی پاره بازییم» [؟] طرّار

(ص ۹۸)

در سطور آغازین مقدمه «رضی نامه»، که گفتیم به قلم آقای
بشری است، آمده است: «[...] دیوان رضی و مکارم الاخلاق
او، هر دو [پیش از این] با کیفیتی نامطلوب، تصحیح و منتشر
شده‌اند [...]». (ص ۱۶)

غرض از نگارش مقاله حاضر — که تنها، بخشی از
یادداشت‌های فراهم شده در حاشیه رضی نامه است — این
بود که نشان دهیم ظاهراً در «رضی نامه» نیز «دقت زیاد در
حین تصحیح متن»، که آرزوی فراهم آورنده دفتر یکم متون
ایرانی بوده، (ص ۱۰-۹) اعمال نشده است. پس «افراد خبیر
و برجسته» ای که بعد ازین، جواد بشری را یاری خواهند داد،
«رنجی بدین گرانی و اجری بدین کمی» راه، که در تدوین
متون ایرانی عاید وی می‌شود، هبا نکنند و بر آن «هباء منشور»
نام تصحیح و پژوهش ننهند. ضمناً اگر مصحح و پژوهشگری
در آینده خواست که دیوان رضی الدین نیشابوری را دوباره
تصحیح کند، «رضی نامه» و این بیت صائب تبریزی را نیز از
نظر دور ندارد:

به یک سفر نشود پخته آدمی هرگز
به یک مقابله کی می‌شود کتاب، درست

(ص ۸۸)

